

در پژوهش حاضر با روش تحلیلی تلاش شده است تا علاوه بر بررسی میزان خردورزی و منطق گرایی در امثال و حکم فارسی، تأثیرپذیری آنها از آموزه‌های علم منطق و بازتاب مفاهیم و اصول این علم در آنها مورد بحث قرار گیرد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که مثل سازان نکته‌سنج و خردمند نسبت به اصول منطقی بی‌توجه و ناساگناه نبوده‌اند. گرچه این آگاهی ممکن است فطری و به دلیل تیزبینی و هوش خدادادی آنها باشد. به علاوه برخی از اصول منطقی به عینه یا با تغییری اندک به کتب امثال راه یافته‌اند. برخی از مثل‌ها نیز به نحو غیرمستقیم بر درک یک اصل منطقی توسط واضع اولیه آن دلالت می‌کنند.

نویسنده در این مقاله به ارزش تنبهی اما غیراستدلالی بسیاری از مثل‌ها واقف شده و در نتیجه بر پرهیز کاربران از اتکاء به آنها در استدلال‌های روزمره مربوط به مباحث اجتماعی و سیاسی تأکید نموده است.

تمایل واضعان امثال به صدور احکام کلی و عدم گرایش آنها به احکام جزئی و تحلیل این پدیده، از یافته‌های دیگر این پژوهش است. همچنین نگارنده، امثال را از منظری منطقی تقسیم‌بندی نموده که ارزیابی آنها را آسان‌تر می‌کند.

■ واژگان کلیدی:

منطق، منطق گرایی، ضرب‌المثل، تقسیم منطقی، ارزش منطقی

منطق گرایی در امثال و حکم فارسی

جمیله فاطمی

مریی دانشگاه پیام‌نور استان فارس
Jmlhftm489@gmail.com

مقدمه

بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی حاصل نکته‌سنجی و خردورزی واضعان تیزبینی بوده است که خلاصه افکار خود را در قالب جملات کوتاه اما پرنغز بیان نموده‌اند به نحوی که مانند اصول کلی قابلیت کاربرد در موقعیت‌های مختلف را داشته‌اند. این امر موجب گشته است تا امثال به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل انتقال‌دهنده اندیشه گذشتگان به نسل‌های بعدی به‌شمار آید. از این‌رو گرچه آنها را معمولاً در حوزه حکمت عامیانه مورد بحث قرار می‌دهند اما حیطة کاربردشان محدود به مردم عوام نیست. به‌طوری که حتی گاهی افراد تحصیل‌کرده در استدلال‌های روزمره خود در موضوعات مختلف خانوادگی، اجتماعی و سیاسی و ... از آنها بهره می‌جویند. همچنین نظر به افزایش آمار تحصیل‌کردگان و گسترش روزافزون اطلاعات مردم در عصر ارتباطات، جمعیت افرادی که بتوان آنها را عوام تلقی کرد بسیار کاهش یافته است. بنابراین جا دارد منطق به زندگی مردم راه یابد تا در دنیای پرغوغای تضارب افکار، داوری در باب اندیشه‌ها تسهیل گردد. پژوهش حاضر تلاشی بسیار اندک در این راستا می‌باشد. البته در این نوشتار منظور از اصول منطقی قواعد پیچیده منطقی نیست بلکه اصول کلی و قابل درکی است که حتی در حکمت عامیانه قابل کاربرد است.

۲۱۶

در این تحقیق با روش تحلیلی، گرایش واضعان امثال به خردورزی و منطق‌گرایی مورد بحث قرار خواهد گرفت. همچنین موضوع تأثیرپذیری امثال و حکم از آموزه‌های منطقی و بازتاب مفاهیم و اصول علم منطق در آنها مورد بازبینی قرار می‌گیرد تا مثلهایی که ارزش استدلالی یعنی قابلیت کاربرد در استدلال‌های روزمره در بحث‌های مختلف اعم از سیاسی، اجتماعی و ... را دارند از مواردی که صرفاً دارای ارزش تنبیهی‌اند، بازشناخته شوند. نظر به حکیمانه بودن بسیاری از امثال، قطعاً اغلب واضعان اولیه افراد نکته‌بین و خردورزی بوده‌اند که از عقل سلیم و منطق فطری برخوردار بوده‌اند. اما محک‌سنجی بیشتر افکار آنان، کاربران را نسبت به محدوده و حیطة منطقی کاربرد امثال و تحلیل بهتر آنها یاری خواهد کرد و بر دقت‌شان در پرهیز از کاربرد مثل‌های خرافی یا غیرمنطقی خواهد افزود.

البته در تحلیل مثل‌ها، قصد نگارنده جدا نمودن آنها از فضای اجتماعی و فرهنگی خاص آنها نیست بلکه تلاش بر آن است که در داوری‌ها به این فضا توجه لازم صورت گیرد.

بازتاب مفاهیم و اصول منطقی در امثال و حکم

بسیاری از واضعان اولیه امثال و حکم، خردمندان نکته‌سنجی بوده‌اند که با اندیشه تیزبین خود آنها را در قالب جملاتی کوتاه و پرنغز ساخته‌اند. یکی از انگیزه‌های ایشان دعوت مردم به خردورزی و نکته‌سنجی از یک سو و ترویج اصول عقلی و منطقی از سوی دیگر بوده است. بررسی دقیق میزان تأثیرپذیری امثال و حکم از مفاهیم و آموزه‌های منطقی این نکته را روشن می‌سازد. به‌طور کلی آموزه‌های منطقی به سه‌گونه در آنها تجلی یافته است:

الف - دسته‌ای از آنها، اهمیت تفکر و منطق و نقش اندیشه و تدبیر در زندگی انسان را گوشزد می‌کنند. مثال‌های زیر تنها نمونه کوچکی از این دسته‌اند:

آدمی را عقل می‌باید نه زر (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۸ و دهگان، ۱۳۸۳: ۷۲۵). عقل چو آید به تو گوید چه کن (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۲۶). گزینده پاره مکن (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۱۲). صد بار گز کن یک بار ببر (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۰۵۴). آدم دست‌پاچه کار را دو بار می‌کند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۵). به تدبیر رستم برآید به بند (دهگان، ۱۳۸۳: ۲۲۷ اقتباس از بوستان سعدی). آنچه با تدبیر توان کرد با زور میسر نشود (دهگان، ۱۳۸۳: ۲۲۸). هر که بی تدبیر کاری کرد سامانی نیافت.

ب - دسته دیگری از امثال و حکم به‌طور مستقیم بیان‌کننده مفاهیم، اصطلاحات و قواعد منطقی‌اند و این امر حاکی از آگاهی واضعان و توجه آنان به کاربرد چنین مفاهیم و اصولی است. امثال و حکم زیر را می‌توان در این دسته جای داد:

- جهل بسیط از مرکب به (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۲۸۱).
- آن کس که نداند و نداند که نداند، در جهل مرکب ابدالدهر بماند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۲ و ابریشمی، ۴۳۱).

- اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۹۱) به این معنا که در استدلال عقلی جایی برای مقدمه‌ای که درست بودن آن احتمالی است وجود ندارد.
- آنچه را دیده بیند نتوان کرد انکار (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۵) از نظر منطقیون معرفتی که از راه حواس حاصل شود قابل انکار نیست به‌همین دلیل محسوسات از جمله قضایای یقینی محسوب شده‌اند (ابن‌سینا، ۱۴۰۳، ج ۱: ۱۵).

- اجتماع نقیضین محال است (دهگان، ۱۳۸۳: ۹۸).
- قیاس مع‌الفارق است (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۹۲). نظیر: قیاس مع‌الفارق کار شیطان است (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۹۲).

منظور از قیاس مع‌الفارق این است که دو امر، اختلاف‌های بسیاری با یکدیگر داشته باشد و در عین حال به‌دلیل وجود وجه تشابهی بی‌اهمیت و جزئی، حکمی را از اولی به دومی سرایت دهیم. از نظر منطقیون چنین قیاسی مردود و غیرمنطقی است.
- الخبر یحتمل الصدق و الکذب (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۴۴).

این مثل تعریف خبر یا مرکب تام خبری است که منطقیون آن را جمله‌ای دانسته‌اند که می‌توان به‌گوینده آن گفت آنچه را گفته است راست یا دروغ است (ملکشاهی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۰۷).
- اذا تواتر الخبر افاد العلم و لاحاجة الی النظر (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۹۱) به نقل از العراضه این جمله بیان‌کننده حجیت خبر یا قضیه متواتر است. این‌گونه قضایایی با اخبار گروهی مورد تصدیق واقع می‌شود که عادتاً توافق آنها بر دروغ ممتنع باشد (قراملکی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۴۶) مانند جملاتی که حکایت از وجود بناها یا وقایع تاریخی می‌کنند برای کسانی که آن بناها یا وقایع را ندیده‌اند.

کل بزرگ‌تر از جزء است (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۸). هیچ فرعی بی‌اصل نیست (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۸). فرع زیادتر از اصل است (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۸). فرع باشد بی خلل چون اصل باشد استوار (همان اقتباس از معزی). فرض محال محال نیست (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۱۳۹ و دهگان، ۱۳۸۳: ۹۰۳).

اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۸۳ و دهگان، ۱۳۸۳: ۷۵). این مثل یک اصل منطقی است و مبین این نکته است که لازمه بودن چیزی، نبودن دیگری نیست یا اگر امر و صفتی را برای چیزی اثبات نماییم به معنای سلب امور دیگر از آن نیست.

اذا جاوز الشیء حده انعکس الی ضده (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۹۲) این عبارت عربی به این معناست که هر چه از حد خود بگذرد به ضد آن تبدیل می‌شود. مثلاً با افراط در هر فضیلتی، آن فضیلت به رذیلت تبدیل می‌گردد.

نفی در نفی موجب اثبات است (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۵). این اصل در علم ریاضی همان «منفی در منفی می‌شود مثبت» است.

$$[-(-x)=x]$$

و در منطق جدید قاعده نقض مضاعف نامیده می‌شود (موحد، ۱۳۷۳: ۲۶) و در زبان نمادی این‌گونه نمایش داده می‌شود:

$$(۱) \sim \sim p \vdash p \quad (۲) \sim (\sim p) \vdash p$$

عبارت (۱) یعنی نقیض نقیض موجبه، موجبه است و عبارت (۲) یعنی نقیض سالبه، موجبه است.

تردید بین نفی و اثبات شق ثالث ندارد (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۵). قطعاً هر حکمی یا ایجابی است یا سلبی و بین سلب و ایجاب هیچ واسطه یا شق ثالثی وجود ندارد. همان‌گونه که بین وجود و عدم واسطه‌ای وجود ندارد.

• ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت المثبت له (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۵۷۳). توضیح آنکه در قضیه موجبه چون محمول را برای موضوع اثبات می‌کنیم باید موضوع حتماً وجود داشته باشد اما در قضیه سالبه چنین نیست (خوانساری، ۱۳۸۶: ۲۳۱-۲۳۰) پس قضیه موجبه‌ای که موضوعش وجود نداشته باشد کاذب است اما قضیه سالبه بدون وجود موضوع در خارج می‌تواند صادق باشد.

ج - دسته دیگری از امثال و حکم گرچه به‌طور مستقیم بیان‌کننده اصطلاحات و قواعد منطقی نیستند اما حاکی از درک برخی از مفاهیم و قواعد آن توسط خرد عامه‌اند. برای نمونه به مثل‌های زیر اشاره می‌شود:

۱. امور بدیهی

آنجا (آن چیز) که عیان است چه حاجت به بیان است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۷). از کرامات

شیخ ما چه عجب، ششیره را خورد و گفت شیرین است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴۱ و دهگان، ۱۳۸۳: ۶۴). از کرامات شیخ ما چه عجب، برف را دید و گفت می‌بارد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴۱ و دهگان، ۱۳۸۳: ۶۴). انکار فلان چیز مثل انکار آفتاب است (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۵). این‌گونه مثل‌ها را وقتی به کار می‌برند که توضیح یا استدلال درباره امری بدیهی را زاید می‌دانند. در منطق اموری را بدیهی و بی‌نیاز از توضیح و استدلال می‌دانند که به خودی خود بدون تفکر روشن باشد و ما آن را یا به صورت نهفته در درون خود داشته باشیم و یا صرفاً با تکیه بر حواس به آنها دست یابیم (قراملکی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۱).

۲. عدم قطعیت تمثیل غیرقطعی و قیاس مع الفارق

هر که ریش داشت بابا نیست (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۷)، هر چه ریش داشت بز نیست (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۷). اگر ریش، علامت علم باشد، بز از همه داناتر است (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۷۶). این مثل‌ها مبین این نکته‌اند که شباهت دو شیء در صفاتی موجب سرایت دیگر صفات و احکام در آنها نمی‌شود و این از نظر منطقیون همان عدم قطعیت تمثیل غیرقطعی است.

۲۱۹

۳. حمل مفهوم کلی بر تمام افراد خود

از نظر منطقیون یک مفهوم کلی را می‌توان بر همه افراد خود حمل کرده یا اسناد داد. بد، بد است (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۲۷). خبیث، خبیث است (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۲۶). قیر، قیر است (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

شاید تصور شود که ضرب‌المثل‌های فوق از نوع این‌همانی کامل و بدیهی و از قبیل توضیح واضحات است و مبین علم و آگاهی تازه‌ای نیست. اما این برداشت درست نیست زیرا منظور از کلمه بد در بار اول، مصادیق آن و در بار دوم مفهوم کلی آن است. یعنی گوینده مثل می‌خواهد بگوید کار بد از هر نوع که باشد، خواه کوچک باشد یا بزرگ، بد است و تفاوتی نمی‌کند توسط چه کسی انجام شود. ضرب‌المثل دوم و سوم نیز به همین نحو قابل تحلیل می‌باشند.

۴. مشکک بودن برخی از مفاهیم

بدتر از بد هم هست (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۲۲). منظور از مفاهیم مشکک آن دسته از مفاهیم کلی است که مصادیق آنها از نظر شدت و ضعف، اولویت و عدم اولویت یا تقدم و تأخر و اموری از این قبیل اختلاف داشته باشند.

۵. عموم و خصوص مطلق

هر گردویی گرد است اما هر گردی گردو نیست (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۹۶۹).
توضیح:

مثل هر گردویی گرد است اما هر گردی گردو نیست علاوه بر اینکه به طور مستقیم نشان می‌دهد که بین دو مفهوم کلی «گرد» و «گردو» از نظر مصادیق رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است. به طور غیرمستقیم بیان کننده این نکته نیز هست که عکس لازم‌الصدقی «هر گردویی گرد است»، جمله «هر گردی گردو است» نیست بلکه این جمله است: «برخی گردها گردو هستند».

۶. عدم اجتماع ضدین یا نقیضین

آب را با آتش نسبتی نیست (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۲۸۷). در این مثل آب و آتش به دلیل داشتن صفات متضاد، دوامر ضد فرض شده‌اند. قربان برم خدا را یک بام و دو هوا را (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۰۳۲). در این مثل، گرمی و سردی، دو امر ضد و غیرقابل جمع فرض شده‌اند. دم خروس را باور کنم یا قسم حضرت عباس را (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۸۱). در این مثل به عدم امکان پذیرش دو امر یا دو قول نقیض حکم شده است. کوسه و ریش پهن نمی‌شود (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۶۱ و دهگان، ۱۳۸۳: ۵۷۶) در این مثل نیز به عدم پذیرش دو امر نقیض یعنی ریش پهن داشتن و ریش پهن نداشتن حکم شده است. مثل‌های ارائه شده در این بخش تنها نمونه اندکی است که نگارنده هنگام پژوهش با آنها مواجه گردیده است. همین مقدار اندک نیز از منطق‌گرایی آنها حکایت می‌کند.

۲۲۰

تمایل خرد عامه به عدم بیان محدوده مصادیق

در بسیاری از امثال، صفت یا حکمی ظاهراً به افراد و مصادیق موضوع نسبت داده شده است. اما روشن نیست که حکم مذکور در مورد همگی افراد صادق است یا در مورد برخی. زیرا عاری از کلمات «هر»، «همه» یا «برخی» و «بعضی» می‌باشند. غالباً عوام از چنین مثل‌هایی برداشتی کلی می‌کنند. مانند ضرب‌المثل «همکار، همکار را نمی‌توان ببیند» (دهگان، ۱۳۸۳: ۲۱۵ و ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۹۴)

منطقیون مسلمان ارزش منطقی قضایای مهمله را در ردیف قضیه جزئی می‌دانند (ملکشاهی، ۱۳۶۷: ۳۲۰) دلیل منطقیون رعایت احتیاط و فرض قدر متیقن است. پس ضرب‌المثل فوق به معنای «بعضی از همکارها، همکار را نمی‌توانند ببینند» ارزش دارد. در واقع منشاء این مثل و مثل‌های مشابه یک استقراء ناقص بوده است. یعنی بعضی مردم با دیدن برخی از همکارانی که رابطه حسنه‌ای با همکار خود نداشته‌اند، حکم ظاهراً کلی صادر کرده‌اند که همکار، همکار را نمی‌تواند ببیند. مثل‌های زیر همگی از این نوع اند و در همه آنها می‌توان موارد خلاف یا استثنائی را یافت. بنابراین اگر از آنها کلیت را برداشت نماییم دچار مغالطه «همال سور» شده‌ایم که از نظر منطقیون مردود است (فاطمی: ۱۳۹۰) توجه به مفهوم مثل‌های زیر این نکته را روشن می‌کند.

یکی یک دانه یا خل می‌شود یا دیوانه (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۰۶۳). مال مفت از غسل شیرین‌تر است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۹۲). دهن مردم را نمی‌شود بست (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸۴۴). سکوت موجب رضاست (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۹۸۷). عقل مردم در چشمشان است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۱۰۷). آدم گرسنه ایمان ندارد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۵). ثروت فساد می‌آورد (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۹۷).

مثل‌های قومی که در آنها صفتی به‌نحو کلی، به قومی یا اهالی شهری خاص نسبت داده می‌شود نیز از همین قبیل‌اند مانند: اصفهانی نان را به شیشه می‌مالد (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۶). توجه به عدم کلیت چنین مثل‌هایی ما را از داوری‌های نابجا درباره دیگران و داشتن پیش‌فرض‌های منفی نسبت به آنان باز خواهد داشت. به‌عنوان مثال در معاشرت با یک اصفهانی با پیش‌داوری عجولانه و به‌محض دیدن یک یا دو رفتار مقتصدانه، وی را به خسیسی متهم نمی‌کنیم. یا هر فرزند یکی یک دانه‌ای را دارای مشکل روانی، هر گرسنه یا فقیری را بی‌ایمان، هر سکوتی را به‌معنای رضایت نمی‌دانیم. البته گرچه ممکن است بسیاری از مردم در این مواقع چنین طرز تلقی‌های عامی نداشته باشند اما قطعاً چنین خطاهایی در داوری‌های روزمره اتفاق می‌افتد.

گرایش خرد عامه به صدور احکام کلی و عدم تمایل نسبت به احکام جزئی

عدم کاربرد قضایای جزئی‌ه یعنی جملاتی که با کلمات «برخی یا بعضی» شروع می‌شوند در کتب امثال، مسئله‌ای است قابل تأمل. در کل کتاب امثال و حکم دهخدا و کتبی که در این پژوهش مورد مطالعه قرار گرفت تنها یک جمله وجود دارد که به‌صورت جزئی‌ه به‌کار رفته است و آن هم عربی است و دهخدا آن را نقل کرده است. آن جمله این است: «بعض الشر اهون من بعض» یعنی بعضی از بدی‌ها سبک‌تر از بدی‌های دیگر است.

شاید یکی از دلایل و انگیزه‌های روان‌شناختی چنین مسئله‌ای، تمایل درونی مردم به صدور احکام کلی و برعکس عدم تمایل ایشان به صدور احکام جزئی باشد. عوام دوست دارند درست مانند قوانین کلی طبیعت همه چیز در قالبی کلی و استثناء‌ناپذیر وجود داشته باشد. به‌همین دلیل است که حتی بسیاری از مثل‌هایی که با سور کلی «هر» یا «هیچ» به‌کار رفته‌اند، تنها با فرض جزئی‌ه بودن صادق‌اند. گویی این مثل‌ها همان مثل‌هایی بوده‌اند که باید به‌صورت جزئی‌ه به‌کار می‌رفته‌اند زیرا برای همگی می‌توان موارد استثناء یافت. اما خرد عامه به‌دلیل تمایل درونی خود، همه را در قالب کلی «هر الف، ب است» یا «هیچ الف، ب نیست» بیان کرده‌اند (فاطمی: ۱۳۹۰) مثل‌های زیر نمونه کوچکی از این مثل‌هاست:

هر جنایت که بشر می‌کند از سیم و زر است (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۹۷). هر جا دیدی دعواست بدان سر مال دنیاست (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۹۷). همه کارش سوای آدمیزاد است (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۵). هیچ چیز پنهان نمی‌ماند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۰۱۵). هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۰۱۵). هیچ چیز کلیت ندارد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۰۱۵). هیچ بدی

نرفت که خوب جایش بیاید (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۰۱۴). هیچ ارزانی بی‌علت نیست و هیچ گرانی بی‌حکمت (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۶۵). می‌رسد هر کس به دولت خویش را گم می‌کند (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۱۳). چنان‌که مشاهده می‌شود کلمات «هر»، «همه» و «هیچ» در این عبارات دلالت بر کلیت می‌کند در حالی که برای هر یک از جملات فوق می‌توان موارد خلاف را نشان داد، پس همه آنها در قالب قضیه کلیه کاذب خواهند بود.

البته شاید بتوان این‌گونه جملات را چنین توجیه کرد که در زندگی مردم، اغراق جایگاه پذیرفته شده‌ای دارد. لذا در بسیاری از موارد، منظور واقعی مثل، صدور حکم کلی نیست. مثلاً وقتی گفته می‌شود هیچ چیز پنهان نمی‌ماند منظور واقعی این است که خیلی از چیزهایی که مردم می‌خواهند مخفی کنند پنهان نمی‌ماند. اگر چنین توجیهی درست باشد، در آن صورت بهتر است تدوین‌کنندگان و شارحان امثال در کتب خود در ذیل مثل به اغراق‌آمیز بودن آن اشاره نمایند. زیرا چه بسیار اتفاق افتاده است که اغراق‌گویی بر روابط خانوادگی و اجتماعی افراد تأثیرات سوئی گذاشته است. مثلاً اگر با دیدن کوچک‌ترین رفتار ناخوشایندی از دوست یا فامیلی که اخیراً به مقام یا مالی رسیده است، بگوییم «می‌رسد هر کس به دولت خویش را گم می‌کند». آیا در این صورت جایی برای روابط حسنه باقی خواهد ماند؟ یا اگر کارمند یک اداره با دیدن چند نقطه‌ضعف در مدیر جدید، این مثل را با خود زمزمه کند «هیچ بدی نرفت که خوب جایش بیاید»، آیا این ذهنیت منفی بر کار و فعالیت او و روابطش با مدیر سازمان تأثیر نخواهد گذاشت؟ قطعاً ذهنیت‌های مثبت یا منفی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر زندگی به‌شمار می‌روند. زیرا زندگی چیزی جز ذهنیت‌ها و رفتارهایی که بر اساس همین تصورات ذهنی شکل می‌گیرد، نیست.

موارد زیر مبین نوعی اغراق‌اند.

هنر نزد ایرانیان است و بس (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۳۶۵ اقتباس از فردوسی). مرگ به انبوه جشن است (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۸). وضو گرفتن در زمستان نصف نماز خواندن است (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۹۳). آدمی سر به سر، همه عیب است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۸).

تقسیم‌بندی امثال و حکم فارسی

ضرب‌المثل‌ها را به‌لحاظ محتوا و مضمون می‌توان به‌صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. امثال و حکم دینی: در کتاب امثال و حکم دهخدا و دیگر کتب امثال، آیات و احادیث بی‌شماری وجود دارد که به‌دلیل شهرت، مثل یا حکمت تلقی شده‌اند. مثل‌های زیر از این دسته‌اند:

ماعلی الرسول الا البلاغ (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۸۹ اقتباس از قرآن مجید ۲۴/ ۳). القناعه مال لا یفند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۶۸ به نقل از علی علیه السلام). لا تنظر الی من قال بل أنظر الی ما قال (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۴۳ به نقل از علی علیه السلام)

برخی از مثل‌های دینی نیز گرچه آیه یا حدیث نیستند اما برگرفته از آیات و احادیث و

حاوی آموزه‌های دینی‌اند. مانند «شکر نعمت، نعمت افزون کند...» که بر گرفته از آیه «لئن شکرتم لازیدنکم...» است.

تدوین‌کنندگان کتب امثال هنگام نگارش مثل‌های قرآنی و حدیثی لازم است به اعراب، شماره سوره و آیه، منبع حدیث و همچنین بیان معنای آن توجه کنند.

۲. امثال و حکم علمی: تعدادی از امثال و حکم دیدگاه‌های علمی دانش‌هایی چون روان‌شناسی، علوم تربیتی، فلسفه، جانورشناسی، تاریخ و حقوق را بازتاب می‌دهند. مسلم است درستی یا نادرستی محتوای آنها تنها در علوم مربوطه قابل داوری است. مثل‌های زیر همگی از این دسته‌اند: روان‌شناسی و علوم تربیتی: آدم دراز عقلش تا ظهر است (شاملو، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۵۸۸) و بچه زدن ندارد (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۰۷).

فلسفی: عالم، عالم اسباب است (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۰).

جانور شناسی: رقاصی کار بوزینه است (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۳۲).

تاریخی: اگر عبد اللطیف بگذرد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۲۳).

حقوقی: قاضی بعد از اقرار، انکار نشنود (دهگان، ۱۳۸۳: ۷۵).

۳. امثال و حکم اخلاقی: دسته بزرگی از مثل‌های فارسی حاوی پندهای اخلاقی است. مانند «سلام از کوچک است» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۹۸۸) یا «من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش». اظهار نظر درباره امثال و حکم اخلاقی نیز به‌عهده علمای اخلاق است و به انطباق یا عدم انطباق آنها با آموزه‌های دینی بستگی دارد.

۴. ضرب‌المثل‌های فرهنگی: گرچه مثل‌ها در مجموع، بخشی از فرهنگ عامیانه تلقی شده‌اند اما گروهی از آنها به‌نحو ویژه بیان‌کننده فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان می‌باشند. مانند "مهمان حبیب خداست" یا «اول برو خانه بعد مهمان دعوت کن» که هر دو دلالت بر فرهنگ مهمان‌نوازی ایرانیان دارد.

۵. مثل‌های حکایتی یا داستان‌دار: برخی از امثال، داستان یا حکایتی خاص دارند که برخی از گنجینه‌های امثال به شرح آنها پرداخته‌اند. مثل‌های «علی ماند و حوضش» و «حکیم باشی را دراز کن» (ذوالفقاری، ۱۳۸۴) از این گروه‌اند. دانستن داستان این دسته از امثال، شرط لازم برای درک مثل است.

۶. مثل‌های شعری: دسته‌ای از امثال بیت یا مصرعی از اشعار شعرای معروفی چون سعدی شیرازی است که عوام روانی، حلاوت و لطافت مفهومی‌شان را درک کرده و به‌همین دلیل آنها را حفظ و زبان به زبان نقل کرده‌اند. مانند مثل:

شُکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

البته مثل‌های شعری را بر اساس موضوع و محتوا می‌توان در یکی از دسته‌های فوق نیز جای داد.

۷. امثال و حکم تمثیلی: این گروه از امثال زمانی صادر شده‌اند که گوینده اصلی مثل، قصد بیان

تشبیهی را داشته است. اگر این کار علاوه بر بیان شباهت با انتقال حکم از شیء اول به دوم توأم باشد همان تمثیل منطقی است (خوانساری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۳۰۹-۳۰۵).

حکم، از ارکان تمثیل منطقی است اما از ارکان تشبیه ادبی نیست و ادات تشبیه از ارکان تشبیه ادبی است اما از ارکان اصلی تمثیل منطقی نیست. تشبیه ادبی تنها شباهتی را بیان می‌کند و تشبیه کردن امری به امر دیگر، چیزی را برای امر اول ثابت نمی‌کند. بنابراین فاقد جنبه استدلالی است و محدوده کاربرد آن صرفاً تقریب مطلب به ذهن مخاطب است. مثلاً وقتی چهره کسی را به ماه شب چهارده تشبیه می‌کنیم و می‌گوییم «مثل ماه شب چهارده است.» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۴۸۵) تنها به مخاطب کمک می‌کنیم که قیافه فرد مورد نظر به ذهنش نزدیک شود بدون آنکه هیچ تصویر مشخصی از اجزای صورت را در ذهن او پدید آورده باشیم. مثل‌های زیر نیز از این دسته‌اند.

مثل کبک سرش را زیر برف کرده است (دهگان، ۱۳۸۳: ۱۶۱۶). مثل سگ اصحاب کهف، مثل سگ پاسوخته، مثل گرگ درنده و ...

۸. اقوال باطل و مثل‌های خرافی: منشاء برخی از ضرب‌المثل‌ها، اعتقادات باطل یا خرافی است. این اعتقادات ریشه در جهل انسان یا تعصبات فردی وی نسبت به موضوع مثل دارد. گرچه امروزه با ارتقای سطح فرهنگ جامعه، بطلان برخی از مثل‌های خرافی روشن شده و میزان کاربردشان کاهش یافته است اما متأسفانه هنوز گاهی عوام جامعه به این عقاید خرافی تمسک می‌جویند. مثل‌های زیر مبین چنین عقایدی می‌باشند:

یک پسر کاکل زری، می‌ارزه به صد دختر گیس عبری (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۷۰). دروغ هر چند چرب‌تر بهتر (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۰۸). خواب زن چپ می‌زند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۴۸). شوهر خدای کوچک است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۰۳۴). خدا یار تنبل‌ها (شلخته‌ها) است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۲۱). به هر کجا روی آسمان همین رنگ است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۴۷۹). عقد پسرعمو و دخترعمو را در آسمان بسته‌اند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۱۰۵). ظلم بالسویه عدل است (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۴۴). گلیم بخت کسی که بافتند سیاه/ به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۳۲۲ اقتباس از سعدی). خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۵۲). ماهی به گندش نمی‌ارزد (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۷۶ به نقل از حییم). تفرقه بینداز و حکومت کن (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۷۵).

۹. مثل‌های طنزآلود یا مزاح‌گونه: منشاء وضع برخی از امثال، طبع شوخ و بذله‌گوی سازندگان آن است. معمولاً جملات حاوی یک شوخی یا طنز برای مردم جالب توجه و خوشایند و گاهی نشاط‌آفرین است. این عوامل موجب تکرار و زبازد شدن آنها گردیده است. اظهار نظر درباره چنین امثالی از حیطة علم منطق خارج است. چون موضوع این علم ذهن و ذهنیات است نه طبع و خلیقیات. اما مسلم است که لحن طنزگونه کاربران مثل و اشاره کتبی نویسندگان به طنزآلود بودن آنها در کتب امثال می‌تواند از سوء برداشت و جدی تلقی کردن آنها جلوگیری نماید. در

غیر این صورت ممکن است سوء تفاهمی را موجب گردند. مثل‌های زیر نمونه‌ای از این دسته‌اند: خریت بهره خدا داد است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۳۷). به مال مفت رسیدی هلاک کن خود را / که گاه‌گاه چنین اتفاق می‌افتد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۵۵). بزن بر طبل بیعاری، که آن هم عالمی دارد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۳۴). گر بمیرد دختری از قبر او روید گلی / گر بمیرند دختران، دنیا گلستان می‌شود (دهگان، ۱۳۸۳: ۴۳۴). بواسیر و حماقت هر کسی دارد (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۶۷).

اختلاف و تضاد در ضرب‌المثل‌ها

بررسی محتوای امثال و حکم، اختلاف افکار واضعان را در برخی از موضوعات نشان می‌دهد. برخی از «جبر» سخن گفته و بعضی دیگر اختیار انسان در انجام افعال خود را مطرح می‌سازند. تعدادی به تکریم شخصیت زن پرداخته و بر عکس تعداد دیگری وی را مورد تحقیر قرار می‌دهند. گروهی از نتیجه بخش بودن تلاش انسان و گروه دیگری از بخت و اقبال سخن می‌رانند. این امر اختصاص به فرهنگ ایرانی ندارد.

بدیهی است گاهی انسان در اثر جهل یا تعصبات شخصی و یا تحت تأثیر شرایط اجتماعی یا موقعیت‌های خاص زندگی افکار غلطی را ارائه می‌دهد و با گذشت زمان به خطاهای خود پی می‌برد. چه بسیار مثل‌های خرافی که بطلان آنها در گذر زمان اثبات شده و در نتیجه کاربردشان را از دست داده‌اند.

البته در برخورد با مثل‌های ظاهراً متناقض باید توجه داشت که گاهی واقعاً با یکدیگر در تناقض نیستند. زیرا در شرایط و موقعیت‌های مختلف بیان شده‌اند یا واژه‌های کلیدی به کار رفته در آنها وحدت در معنا ندارند. در حالی که از نظر منطقیون در تناقض، «وحدت شرایط» و نیز «وحدت مفهومی» شرط اساسی است. در نمونه‌های زیر تناقض ظاهری قابل توجیه است. بهشت را به بهانه نمی‌دهند به بها می‌دهند \neq بهشت را به بها نمی‌دهند به بهانه می‌دهند (هر دو مثل از دهگان، ۱۳۸۳: ۱۵۱). استثناء قاعده نمی‌شود (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۲) \neq استثناء قاعده است (دهگان، ۱۳۸۳: ۵۲). بزرگی خرج دارد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۳۳) \neq بزرگی مال و خرجی ندارد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۳۳). سلام از کوچک است (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۳۳) \neq سلام بزرگ و کوچک ندارد (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۳۳). دنیا بزرگ است، \neq دنیا [خیلی، چقدر] کوچک است (هر دو از دهگان، ۱۳۸۳: ۴۸۶). جز راست نباید گفت \neq هر راست نباید گفت (هر دو از دهگان، ۱۳۸۳: ۵۳۹). صدای مرغ به تخمش نمی‌ارزد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۰۵۴) \neq هر که مرغی دارد برای تخمی دارد (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۱۸۰).

بنابراین شاید به جای فرض تناقض مثل‌های فوق بتوان به ترتیب زیر بین آنها نوعی ترکیب و تلفیق برقرار کرد.

گرچه اصل بر آن است که بهشت را به بها بدهند اما رحمت و مغفرت الهی آن قدر بیکران است که گاهی به بهانه‌های خاصی (مثل توبه یا دعای پدر و مادر) نیز شامل حال بندگان

خواهد شد.

گرچه «استثناء» یک قاعده کلی و فراگیر نیست، اما به هر حال برای خود یک قاعده است و لازم است در جای خود رعایت گردد.

گرچه به دست آوردن یک مقام بزرگ نیاز به تلاش و گاهی صرف مال و وقت دارد اما بزرگ‌منشی و داشتن رفتار بزرگوارانه، خرجی ندارد.

گرچه دنیا از نظر وسعت و گستره گیتی بزرگ است اما دنیای آدم‌ها از لحاظ اموری چون شیوع اخبار و رسیدن انسان‌ها به یکدیگر کوچک است.

گرچه صدای آزاردهنده مرغ به تخمش نمی‌ارزد اما از نظر بعضی ارزش مالی تخم، مهم‌تر از صدای مرغ است (نفعش به دردسرش می‌ارزد).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود در مثل‌های ردیف دوم، سوم و پنجم واژه‌های کلیدی «قاعده»، «بزرگی» و «دنیا» به یک معنا به کار نرفته است و در مثل‌های دیگر نیز، شرایط و موقعیت‌ها، مختلف است. بنابراین در این موارد تناقضی وجود ندارد. زیرا منطقیون دو جمله را در صورتی متناقض فرض می‌کنند که موضوع و محمولشان به یک معنا به کار رفته و در عین حال وحدت شرایط نیز موجود باشد.

حیطه کاربرد منطقی امثال

اکثر مثل‌ها اعم از کنایی، استعاری و غیر آن صرفاً دارای ارزش تنبیهی می‌باشند یعنی باید برای تقریب مطلب به ذهن مخاطب به کار روند نه به عنوان دلیل منطقی. این در حالی است که گاهی مشاهده می‌شود، حتی خواص و افراد تحصیل کرده نیز در استدلال‌های روزمره برای آنها ارزش استدلالی قائل شده و ضرب‌المثل‌ها را به عنوان کلام قاطع یا دلیل مستدل به کار می‌برند. به عنوان مثال وقتی شخصی هیچ دلیل منطقی برای برخی از عقاید و رفتارهای خود ندارد به ضرب‌المثل «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» متوسل می‌شود. یا هنگامی که فردی در توجیه شرعی و منطقی خوردن بیت‌المال عاجز است به مثلی مانند «شراب مفت را قاضی هم می‌خورد» تمسک می‌جوید و یا فردی سهل‌انگاری و عدم تلاش خود را نادیده گرفته و با بیان مثلی عدم موفقیتش را به شانش و اقبال مرتبط می‌سازد. چنان‌که مشاهده می‌شود در همه این موارد از مثل به جای دلیل منطقی استفاده شده است. این امر در واقع کاربرد مثل در غیر موضع خود است که قطعاً پسندیده نیست.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش با بررسی امثال و حکم فارسی به نتایج زیر دست یافتیم:

۱. مثل‌سازان نکته‌سنج و خردورز نسبت به کاربرد اصول منطقی بی‌توجه نبوده‌اند. تعداد زیادی از مثل‌ها بر این امر دلالت دارند.

۲. برخی از قواعد علم منطق به کتب و مجموعه‌های امثال راه یافته‌اند.
۳. بعضی دیگر از امثال به‌نحوی غیرمستقیم بر درک و آگاهی واضعان و کاربران نسبت به پاره‌ای از اصول منطقی دلالت می‌کنند. هرچند ممکن است که این آگاهی‌ها صرفاً فطری و ناشی از منطق خدادادی ایشان باشد.
۴. اختلاف آراء و افکار نسل‌های مختلف به مثل‌ها نیز راه یافته است.
۵. برخی از مثل‌های ظاهراً متناقض به‌دلیل مختلف بودن شرایط یا اختلاف معنای واژه کلیدی به‌کار رفته در آنها، قابل جمع‌اند و در واقع تناقضی ندارند. چون از دید منطقیون وحدت مفاهیم و شرایط در تناقض شرط است.
۶. نکته حائز اهمیت این است که اصولاً مثل‌های استعاری یا مثل‌هایی که دارای معانی مجازی یا کنایی هستند، ارزش استدلالی ندارند و تنها جنبه تنبیهی دارند. در حالی که بسیاری از عوام و حتی گاهی خواص در برخی از استدلال‌های روزمره خود آنها را به‌عنوان دلیل و ختم کلام استفاده می‌کنند و این امر در واقع کاربرد مثل در غیر موضع واقعی آن است. نویسندگان کتب امثال می‌توانند در مقدمه کتاب خود توجه مردم را به حیطه منطقی استعمال آنها جلب نمایند.
۸. فرایند تغییرپذیری برخی مثل‌ها در گذر زمان در پی انتقال از نسلی به نسل دیگر امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. از سویی دیگر برخی از مثل‌های غیرمنطقی با تغییری اندک قابلیت تبدیل به فرمی منطقی را دارند. به‌عنوان مثال اضافه کردن کلمه «بعضی» در پرانتز در آغاز مثل‌هایی که در آنها اهمال سوز صورت گرفته است به‌راحتی می‌تواند برخی از این‌گونه مثل‌ها را به مثلی منطقی تبدیل نماید. به‌نظر نگارنده وقتی مثل‌ها در گذر زمان ناخواسته دستخوش تغییر می‌گردند، چرا مثل‌نگاران از تغییر جزئی اما هدفمند هراس داشته باشند؟ کافی است فرم اصلاح شده بین مردم زبانزد شود.

منابع

۱. ایریسمی، احمد. (۱۳۷۶). فرهنگ نوین گزیده مثل‌های فارسی. زیور.
۲. ابن‌سینا، الشیخ رئیس. (۱۴۰۳ق). الاشارات و التنبیها، الجزء الاول فی علم المنطق، مع شرح الطوسی و شرح الرازی. دفتر نشر کتاب.
۳. خوانساری، محمد. (۱۳۸۶). منطق صوری. آگاه.
۴. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۳). امثال و حکم دهخدا (۴ جلد). تهران: امیر کبیر.
۵. دهگان، بهمن. (۱۳۸۳). فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. گروه نشر آثار.
۶. ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۴). داستان‌های امثال. مازیار.
۷. شاملو، احمد. (۱۳۸۲). کتاب کوچہ (۱۴ جلد). مازیار.
۸. فاطمی، جمیله. (۱۳۹۰). بررسی و تحلیل منطقی لغزش‌های خرد عامه... نامه حکمت ویژه‌نامه ادبیات پارسی معاصر. شماره ۲. بهار و تابستان.
۹. فرامرزق‌راملکی، احد. (۱۳۷۳). منطق ۱. دانشگاه پیام‌نور. خرداد.
۱۰. فرامرزق‌راملکی، احد. (۱۳۸۴). منطق ۲. دانشگاه پیام‌نور. تیر.
۱۱. ملک‌شاهی، حسن. (۱۳۶۷). ترجمه و شرح اشارات و تنبیها. ج ۲. تهران: سروش.
۱۲. موحد، ضیاء. (۱۳۷۳). درآمدی به منطق جدید. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.